2- سورة البقره آيات 1 تا 5

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاري

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2 Surah Al-Baqarah verses 1 to 5

Tafsir Kashafal asraar wa Uddatulabrar by Rasheeduddin Almeybodi

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاري

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2 Albaqarah kashaful asrar wa uddatulabrar by

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri)

هو

121

كشف الأسرار و عُدَّةُ الأبرار

ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى

مشهور به تفسير خواجه عبدالله انصارى

تحقيق علي اصغر حكمت

به كوشش: زهرا خالوئى

2- سورة البقره

تفسير آيات 1 اليٰ 5

{1}الم
{2}ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ ۛ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ
{3}الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
{4}وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ
{5}أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

النوبة الاولى

قوله تعالى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.

الم (1) سرّ خداوندست در قرآن

ذلِكَ الْكِتابُ اين آن نامه است. لا رَيْبَ فِيهِ كه در آن شك نيست. هُدىً لِلْمُتَّقِينَ (2) راه نمونى پرهيزگاران را.

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ايشان كه بنا ديده و پوشيده ميگروند. وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ و نماز بپاى ميدارند بهنگام خويش. وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (3) و زانچه ايشان را روزى داديم هزينه ميكنند.

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ و ايشان كه ميگروند بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ بآنچه فرو فرستاده آمد بر تو از قرآن، و جز زان هر چه بود از پيغام و فرمان وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و هر چه فرو فرستاده آمد پيش از تو از سخن و كتب و صحف. وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (4) و بسراى آن جهانى بى گمان ميگروند.

أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ ايشان كه بدين صفت‌اند بر راه نمونى و نشان راست انداز خداوند ايشان.

وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (5) و ايشانند كه بر پيروزى و نيكى بمانند جاودان.

النوبة الثانية

الم (الف لام ميم) بدانك اين سورة البقره را فسطاط القرآن گويند از بسيارى احكام و امثال كه در آنست، و در زمان وحى هر كه اين سورة و آل عمران خوانده بودى او را حبر ميگفتند، و در ميان قوم محترم و مكرّم بود و در چشمها بزرگ.

مصطفی صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم لشکری بجایی میفرستاد و در میان ایشان پیران و مهتران بودند، یکی که ازیشان بسن. کمتر و کهتر بود بریشان امیر کرد بسبب آنك سورة البقرة دانست.
گفتند: «یا رسول اللّٰه هو احدثنا سنّا. قال معه سورة البقره»
و در خبرست از مصطفی علیه السلام که ثواب خواندن آن هر دو سوره فردا آید در صورت دو میغ و بر سر خواننده آن سایه می‌دارند.
و گفت هر خانه که در آن سورة البقره برخوانند سه شبان روز شیطان از آن خانه بگریزد.
عبد اللّٰه بن مسعود گفت شیطان بر عمر خطاب رسید در کویی از کویهای مدینه و با وی برآویخت عمر او را بر زمین زد، شیطان گفت دعنی حتی اخبرك بشيء يعجبك، عمر دست از وی بازگرفت، آنکه گفت یا عمر بدانك شیطان هر گه که از سورة البقرة چیزی بشنود بگدازد از شنیدن آن و بگریزد. و له خبج کخبج الحمار.
و قال صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم تعلّموا البقرة فانّ اخذها برکة، و ترکها حسرة و لن تستطیعها البطلة، قیل یا رسول اللّٰه و ما البطلة؟ قال السحرة.
و عن وهب بن منبه قال من قرأ فی لیلة الجمعة سورة البقره و آل عمران کان له نور ما بین عجیبا و غریبا. قال وهب عجیبا اسفل الارضین و غریبا العرش: ابو الیمان الهوزنی گفت: در عهد ما مردی بود تازه جوان، شبی بخفت، بامداد که برخاست موی سرو محاسن وی همه سپید بود.
گفتیم چه رسید ترا در خواب؟
گفت قیامت نمودند ما را در خواب، و وادی عظیم دیدم از آتش و بر سر آن جسری باریك بر حدّ تیغ شمشیر، و مردم را بنامهای ایشان میخواندند و بر آن جسر میگذرانیدند، یکی می رست و دیگری می‌خست، یکی میگذشت و یکی در آتش می‌افتاد، آن گه مرا خواندند بنام خود رفتم بر آن جسر و میلرزیدم و براست و چپ میچسبیدم، آخر دو مرغ سفید را دیدم یکی براست و یکی بچپ و مرا راست میداشتند و از آتش نگاه میداشتند، تا آخر بآن جسر باز گذشتم. آن گه آن مرغان را گفتم که شما چه باشید و کی‌اید؟ گفتند. ما سورة البقره و آل عمران که اللّٰه تعالی ترا بما خلاص داد

که ما را بسیار خوانده‌ای.
بو ذر غفاری رضي الله تعاليٰ عنه از مصطفی پرسید که از قرآن کدام سوره مه؟ جواب داد که سورة البقره. پرسید که از این سوره کدام آیت بزرگوارتر؟ گفت: آنچه در آن کرسی یاد کرده است یعنی آیة الکرسی که پنجاه کلمه است همه تقدیس خداوند عزّ و جل.
و در سورة البقرة پانزده (15) مثل است،
و صد و سی (130) حکم،
و خود در آیة دین بآخرسورة چهارده (14) حکم است،
و جمله سوره دویست و هشتاد و شش (286) آیت است بعدد کوفیان.
و شش هزار و صد و یازده (6111) کلمت است،
و بیست و پنج هزار و پانصد (25500) حرف،
و در مدنی شمرند این سورة را که از اوّل تا آخر بمدینه فرو آمد، مگر آیت وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ که این آیت بکوه منا فرود آمد روز عید اضحی و مصطفی در آخر خطبه عید بود و این آیت هم در مدنی شمرند که مصطفی آن گه مقام بمدینه داشت.
و هر چه از قرآن در آن ده سال یا سیزده سال آمد که مصطفی بمکه بود پیش از هجرت آن همه مکی است و هر چه در آن ده سال آمد که مصطفی بمکه بود آن همه مدنی است، هر چند که بمدینه بودی مقیم یا از مدینه مسافر. چنانك قرآن آمد به تبوك و بدر و طائف آن همه مدنی شمرند، که آن گه مقام بمدینه داشت، نه بینی که شب معراج بشام قرآن برو فرو آمد. و بآسمان او را قرآن دادند و آن همه مکّی شمرند که او را از مکه بشام و آسمان برده بودند.
و درین سورة بیست و شش (26) جای منسوخ است مع اختلاف العلماء فیه و چنانك بآن رسیم و شرح دهیم ان شاء اللّٰه.
اکنون تفسیر گوئیم:
بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم
الم: علما را اختلاف است باین حروف هجا که در ابتداء سورتهاست، محققان علما بر آنند که این از متشابهات قرآن است، که علوم خلق از آن قاصر است و اللّٰه بدانستن آن مستأثر. میگوید وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ. اللّٰه

داند که چرا این حروف از دیگر حروف اولی‌تر بود بیان کردن، سرّ این بجز اللّه نداند.
بو بکر صدیق ازینجا گفت «اللّه را در هر کتاب سرّیست و سرّ او در قرآن این حروف است»
بعضی از مفسّران گفتند که این نام سوره است بدلالت این خبر که مصطفی علیه السّلام گفت: «انّ اللّه تعالی قرأ طه و یس قبل ان یخلق السماوات و الارض بالف عام».
اللّه تعالی طه و یس برخواند پیش از آفرینش آسمان و زمین بهزار سال، معنی آنست. که سوره طه و یس جمله برخواند پس دلیل است اینکه طه و یس نام سوره است.
ابن عباس گفت: سوگندهاست که اللّه تعالی یاد میکند بحروف هجا که مدار نامهای نیکو و صفتهای بزرگوار خداوند عزّ و جل باین حروف است.
و مراد باین سه حرف جمله حروف تهجّی است، و در لغت عرب رواست که جمله را ببعض عبارت نهند چنانك گفت اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون رکوع گفت و مراد بآن جمله نمازست
و قال تعالی وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ یرید به الصلاة و قال تعالی بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیکُمْ یعنی به جمیع الأبدان. فکذلك عبّر اللّه تعالی بهذه الحروف عن جملة الحروف.
و هم از ابن عباس روایت کنند که گفت: الم ای انا اللّه اعلم
چنانست که الف اشارت است بانا و لام اشارت است با علم.
هر حرفی بجای خویش معنی میدهد برّ خویش.
و گفته‌اند الم معنی آنست که الم بك جبرئیل أی نزّل به علیکم. یعنی این آن حروف است که جبرئیل از آسمان فرود آورد بشما.
و گفته‌اند که رسول خدا در صدر اسلام در نمازها قراءت آشکارا خواندی، مشرکان بر در مسجد بایستادند و گفتند لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه. یکی صفیری میکرد و یکی دست میزد یعنی که تا کسی از رسول خدا قرآن نشنود، که رسول خدا هر گه که قرآن خواندی هر کس که شنیدی همگی دل خویش بوی دادی و بآن مشغوف گشتی، مشرکان چنان میکردند تا مردم را از سماع وی باز دارند. رسول خدا چون دید که

ایشان چنین میکنند در نماز پیشین و دیگر جهر بگذاشت و قراءت نرم خواند.
اما در نمازهای دیگر هم چنان بآواز میخواند، و مشرکان هم چنان آمدند و تصفیر و تصفیق میکردند، و رسول خدا بآن دلتنگ و رنجور میشد پس ربّ العالمین ان حروف تهجّی فرو فرستاد بیرون از عادت و بر خلاف سخن ایشان تا ایشان چون آن بشنیدند، ایذاء رسول بگذاشتند، و از تعجّب بآن سخن باستماع آن و ما بعد آن مشغول شدند و این قول ابو روق است و اختیار قطرب.
قومی گفتند این حروف در ابتداء سورتها اظهار اعجاز قرآنست و تنبیه عرب بر صدق نبوت و رسالت مصطفی، که چون کافران گفتند إِنْ هَذا إِلَّا إِفْكٌ افْتَراهُ این قرآن سخنیست که محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از ذات خویش میگوید و از بر خویش مینهد، «لَوْ نَشاءُ لَقُلْنا مِثْلَ هذا.» اگر خواهیم ما نیز هم چنان بگوئیم. ربّ العالمین گفت: اگر چنانست که شما می‌گویید فأتوا بسورة من مثله، شما نیز از بر خویش سوره چنان بنهید، که این کتاب از این حروف تهجّی است که لغت شما و زبان شما و کلام شما بنا برین حروف است. پس چون نتوانستند و از آن درماندند معلوم شد که قرآن معجز است.
و اهل سنت گفته‌اند این حروف گواهی بداد و بیان کرد که قرآن را حروف است و بحروف قایم است، و هر که جز این گوید حقّ را مکابر است و معاند، و در آن ملحد.
و بدانك مردم درین حروف سه گروه‌اند:

- قومی از اهل بدعت گویند مخلوقست هم در کلام خالق هم در کلام مخلوق،
- قومی گویند در قرآن نامخلوقست و در غیر قرآن مخلوق، و این هر دو فرقه بر باطلند.
- و از حق دور بآنچه گفتند، و فرقه سوم اهل سنّت‌اند که گفتند: حروف هر جای که هست علی الاطلاق نامخلوقست بی آنك در آن تفصیل آرند یا تمییز کنند، و دلیل بر قول اهل سنة از قرآن آنست که میگوید آن را که آفریند كُنْ فَيَكُونُ اگر این کاف و نون

مخلوقست پس کافی و نونی دیگر باید تا این «کن» با آن دو حرف بآفریند. و اگر آن دو حرف نیز مخلوقست پس دو حرف دیگر باید خلق آن را، و این هرگز به نرسد معلوم شد که حرف باصل نه مخلوقست.

- و از جهت سنّة امیر المؤمنین علی ع گفت مصطفی را پرسیدم از ابجد هوّز حطّی، فقال «یا علی ویل لعالم لا یعرف تفسیر ابی جاد: الالف من اللّه و الباء من البارئ و الجیم من الجلیل»

رسول خدا خبر داد که این حروف در کلام آدمیان هم از نام خدای عزّ و جل است و نامهای خدا باجماع قدیم است،

ازینجا گفت عیسی ع در بعضی از اخبار که بنامهای اللّه سخن میگویند اینان انگه بوی عاصی میشوند.

و یکی پیش احمد بن حنبل نشسته بود گفت فلان کس میگوید. که اللّه چون حرف را بیافرید اضطجعت اللام و انتصبت الالف فقالت لا اسجد حتی اؤمر.»

امام احمد گفت این سخن کفر است و گوینده این کافر، من قال انّ حروف التهجّی محدثة فهو کافر، قد جعل القرآن مخلوقا.

و شافعی گفت «لا تقولوا بحدث الحروف فانّ الیهود اوّل من هلکت بهذا و من قال بحدث حرف من الحروف فقد قال بحدث القرآن.»

ذلك الکتاب: ذلك بمعنی هذا میگوید این نامه و معلوم است در لغت عرب که هذا آن اشارتست که فرا چیز موجود توان گفت دلیل است این و نظایر این هر جای که «هذَا الْقُرْآنُ» گفت که قرآن بزمین است و موجود، و حاصل بحقیقت، و خلق بموجود محجوج‌اند نه بمعدوم.

الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ: الف و لام تعریف است، پارسی آنست که این آن نامه است که در آن هیچ شك نیست و روا باشد که گویی این آن نامه است که از اللّه بیاید هیچ شك نیست، منه بدأ و الیه یعود. و اگر بر لا ریب وقف کنی نیکوست معنی آن بود که نامه این است بی هیچ شك چنانك گویی «دار فلان هی الدّار، خطّ فلان هو الخط» سرای فلان کس سرای چنان بود، خط فلان کس خط چنان بود آن گه ابتدا کن فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ در آن

نامه هدی است متقیان را و اگر خواهی به پیوند ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ این آن نامه است که شور دل را جای نیست در آن، پس هدی در موضع نصب باشد بر نعت یا بر مدح ای نزّل هدی یا انزلناه هدی.
ریب شور دل بود و آمیغ رای
قال النبي: یذهب الصالحون اسلافا و یبقی اهل الریب.»
قال بعضهم «اهل الریب من لا یأمر بالمعروف و لا ینهی عن المنکر».
اگر کسی گوید لا ریب فیه اقتضاء آن میکند که کس را در قرآن شك نباشد و در گمان نبود، و معلوم است که ایشان که باین مخاطب بودند در آن بشك بودند که

- یکی از ایشان میگفت إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ.
- یکی میگفت أَساطِيرُ الْأَوَّلِينَ
- یکی میگفت إِنْ هَذا إِلَّا إِفْكٌ افْتَراهُ.

جواب آنست که لا ریب اگر چه بلفظ نفی است بمعنی نهی است یعنی لا ترتابوا فیه، چنانك جای دیگر گفت: فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِي الْحَجِّ و قد تری من الحاج من یرفث و یفسق و یجادل، فمعناه اذا لا ترفثوا و لا تفسقوا و لا تجادلوا. و محتمل آن بود که نفی ریب با هدی شود یعنی لا ریب فیه، انّه هدی للمتّقین.
و «هدی» در قرآن بر دو وجه است:

- یکی بمعنی دعا، و بیان
- دیگر بمعنی هدایت و توفیق.

امّا آنك بمعنی

- دعا است آنست که گفت جلّ جلاله و انك لتهدی الی صراط مستقیم. اینجا دعا و بیان خواهد که از هدایت در مصطفی جز دعا نبود چنانك گفت «انّك لا تهدی من احببت و لكن اللّٰه یهدی من یشاء...“ و ”تهدی من تشاء انت ولیّنا“.

و کذلك قوله: ”و أمّا ثمود فهدیناهم...“ اینهم بمعنی دعاست که ثمود را هدایت نبود.

- وجه دیگر هدی بمعنی توفیق و تعریف است که اللّٰه بآن مستأثر است، و در قرآن دویست و سی و شش (236) جای ذکر هدی

است و حقیقت معانی آن همه باین دو اصل باز گردد که گفتیم.
لِلْمُتَّقِینَ یعنی الذین یتّقون الشرك.
متّقی اینجا موحّد است، و تقوی از شرك،
و دلیل برین آیت آنست که بر عقب می‌آید و مصطفی ع گفت: جماع التّقوی فی قول اللّه عزّ و جل انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان.» الآیة.
و حقیقت تقوی پرهیزگاری است یعنی که بطاعت خدا بپرهیزد از خشم و عذاب خدا، یقال اتّقی فلان بترسه اذا تحرّز به.
و اصل آن پرهیزگاری از شرك است و هو المعنی بقوله تعالی وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ، وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ. و بقوله یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ پس پرهیزگاری از معاصی و هو المراد بقوله: یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ
پس پرهیزگاری از شبهات و فضولات و هو المشار الیه بقوله: امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى و بقوله إِنْ أَوْلِياؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ.
اما وجه تخصیص متّقیان بهدایت قرآن درین آیت پس از آنك جای دیگر خلق را بر عموم گفت
«هُدىً لِلنَّاسِ» آنست که همه خلق بآن محجوج‌اند و بران خوانده، و متقیان علی الخصوص بآن منتفع اند و بآن راه راست یافته.
این همچنانست که بر عموم گفت «أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ» پس جای دیگر تخصیص کرد و گفت «إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ» یعنی انّما ینفع بالانذار من اتّبع الذّکر کما انّ القرآن هدی للنّاس علی العموم و المتقون ینتفعون بالهدی.
و به قال بعضهم «القرآن هدی للمتّقین و شفاء لما فی صدور المؤمنین، و وقر فی آذان المکذّبین و عمی لابصار الجاحدین، و حجّة بالغة علی الکافرین فالمؤمن به مهتد و الکافر به محجوج.».
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی یؤمنون باللّه و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر و الجنّة و النّار و لقاء اللّه و الحیاة بعد الموت و البعث فهذا غیب کلّه
هر چه وراء دیوار است از تو غیب است خدای را نادیده می‌دوست داری و بیکتایی وی می اقرار دهی ایمانست بغیب، مصطفی علیه السلام را نادیده می استوار گیری و برسالت و نبوت وی گواهی دهی ایمان است

بغيب.
حارث قيس از تابعين بود. روزى ميگفت فرا عبد اللَّه مسعود كه يا اصحاب محمد نوشتان باد ديدار مصطفى و مجالست و صحبت وى كه يافتيد.
عبد اللَّه گفت انّ امر محمد كان نبيا لمن رآه و الّذى لا اله غيره ما آمن مؤمن افضل من ايمان بغيب.
يعنى شما كه او را نديديد ايمان شما فاضلتر است كه ايمان بغيب است، ثمّ قرأ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ.
برين تفسير باء كه متصل بغيب است باء حال گويند نه باء تعديه فكانّه قال الّذين يؤمنون بى و هم غائبون، لم يأتوا بعده، و يشهد لذلك ما روى ابن عباس قال قال النّبي صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم «ايّ الخلق اعجب ايمانا؟
قالوا الملائكة.
قال و كيف لا تؤمن الملائكة و هم يرون ما يرون،
قالوا الانبياء قال و كيف لا يؤمن الانبياء و هم يرون الملائكة تنزيل عليهم؟
قالوا فمن هم يا رسول اللَّه؟
قال قوم يأتون من بعدكم يؤمنون بى و لم يرونى، و يصدّقوننى و لم يرونى.
و روى فى بعض الاخبار انّهم قالوا يا رسول اللَّه هل من قوم اعظم منّا اجرا آمنّا بك و اتّبعناك؟
فقال ما يمنعكم من ذلك و رسول اللَّه بين اظهر كم ياتيكم بالوحى من السّماء، بل قوم يأتون من بعدى يأتيهم كتاب بين لوحين فيؤمنون به و يعملون بما فيه، اولئك اعظم اجرا منكم
ابن جريج گفت: الّذين يؤمنون بالغيب يعنى بالوحى نظيره قوله وَ ما هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ اى على الوحى.
و قوله عنده علم الغيب اى علم الوحى
و قوله عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أي على وحيه
و قيل معناه يؤمنون بالقدر.
شيخ الاسلام انصارى گفت: غيب بر سه گونه است:

- غیبی هم از چشم و هم از خرد،
- و غیبی از خرد نه از چشم،
- و غیبی از چشم نه از خرد.
  - امّا آن یکی که از چشم غیب است نه از خرد آخرت است سرای آن جهانی و فریشتگان روحانی، و جنیان از چشم پوشیده‌اند اما علم را حاصلند و در عقول معلوم.
  - و آنچه از عقل غیب است نه از چشم لونها است و صوتها، چشم را و حس را حاصل‌اند و از عقول غیب.
  - و او که از عقل غیب است و از چشم امروز اللّٰه تعالی است در دنیا از چشم و خرد هر دو غیب است. و فردا در آخرت از عقل غیب است، مؤمنان باین همه گرویده‌اند در تصدیق خبر بنور تعریف.

و قال الاصمعی سألتنی اعرابیّة عن الغیب، فقلت الجنة و النّار فقالت هیهات اشرف الغیب علی الغیب ای اشرف اللّٰه علی القلوب الغائبة، فآمنت به سرّا.

وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ. و نماز بپای میدارند این نماز فریضه است و این اقامت نگه داشت وقت آنست.

و هر چه در قرآن از اقامت است، اقیموا الصّلاة و اقاموا الصلاة و یقیمون الصلاة همه بپای داشتن و نگه داشتن وقت اوّل است. آن گه فرمان متوجه گردد و حجّت لازم، و خطاب واقع، و مصطفی صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم گفت:

- اول الوقت رضوان اللّٰه
- و آخره عفو اللّٰه.

اینست اختیار.

- شافعی گفت. رضاء اللّٰه دوستتر دارم از عفو او. و رضا برتر از عفو است هر کس که رضا یافت عفو یافت، و نه هر کس که عفو یافت رضا یافت.

و بدانك از ارکان دین پس از توحید هیچ رکن شریفتر از نماز نیست، در قرآن جایها ذکر توحید و ذکر نماز در یك نظام آورد،

چنانك گفت لا إِلهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِكْرِي.
وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.
مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ، وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ، وَ الْمُقِيمِينَ الصَّلاةَ.
و مصطفى صلي الله عليه وسلم گفت نماز عماد دين است من تركها فقد هدم الدين.
و قال صلّى اللَّه عليه و آله و سلّم العهد الّذى بيننا و بينهم الصلاة فمن تركها فقد كفر.
و عزّت قرآن تهديد ميكند كسانى را كه در نماز تقصير كنند و حقوق آن فرو گذارند و گفت: فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتّبعوا الشهوات فسوف يلقون غيّا

(ذكر صلاة (نماز)
و اندر قرآن هزار جاى ذكر نماز است بامر و بخبر و بيان ثواب فعل آن، و نشان عقاب ترك آن بتعريض و تصريح از بهر تصحيح اعتقاد اهل ايمان را.
و عاقل چون در وضع و شرع نماز تأمّل كند و چونى نهاد وى بداند، و حكمت ترتيب وى بشناسد، و مناسبت افعال و اقوال و اعمال و احوال نماز به بيند، يقين شود او را كه نماز سرمايه سعادت است و پيرايه شهادت. و بدانك هيچ عبادت مانند نماز نيست، و هر كه بگذارد دليل است كه وى را اندر دل نياز نيست، و اندر جان با آفريدگار راز نيست. مصطفى گفت: لو يعلم المصلّى من يناجى ما التفت.

و در ابتداء اسلام مصطفى عليه السلام را اول بنماز شب فرمودند باين آيت كه يا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ هذه كناية عن النّائم كانّه يقول ايّها النّائم اللّيل كله قم فصلّ.
مصطفى صلي الله عليه وسلم و ياران رضي الله تعاليٰ عنهم يك سال نماز شب گزاردند و كارى عظيم پيش گرفتند و رنجى بسيار بر خود نهادند تا پايهاى ايشان آماس گرفت، و همه شب نماز ميكردند هر چند كه واجب

بریشان نیمه شب بود یا سه یك و یا دو سه یك بر تخییر، اما می‌ترسیدند که ازیشان چیزی فائت شود از آن همه شب در نماز می‌بودند و البته نمی‌خفتند.

چون یك سال بر آمد ناسخ این آمد که عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ. و اول نسخی در شریعت در ابتداء اسلام این بود. میگوید ما میدانیم که شما طاقت ندارید که تا آخر عمر همه شب نماز کنید فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. ای صلّوا ما تیسّر من الصلاة آن چندان که توانید نماز کنید بی تقدیری،

قیل فی التفسیر و لو قدر حلب شاة.

پس یك سال برین تخفیف بودند آن گه ناسخ این آمد وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ و این مجمل بود کس ندانست که چندست مصطفی این مجمل را مفسر کرد و گفت خمس صلوات فی الیوم و اللّیلة پس این نماز پنجگانه همه دو رکعت بودند آن گه دیگر باره در نماز پیشین و دیگر شام و خفتن بیفزودند و نماز بامداد و نماز مسافر باصل خویش بگذاشتند اینست.

اختلاف احوال نماز در ابتداء اسلام.

و اندر خبر آمده است که در ابتداء اسلام چون کسی اندر رسیدی و رسول اندر نماز بودی آن کس سلام گفتی رسول جواب دادی، پس عبد اللَّه مسعود غائب شد مدتی و در حال غیبت وی سخن گفتن در نماز منسوخ گشت. چون عبد اللَّه باز آمد رسول آن ساعت در نماز بود عبد اللَّه سلام گفت. رسول جواب نداد، عبد اللَّه غمگین گشت و متحیر نشست. چون رسول خدا سلام نماز باز داد وی را گفت چه رسید ترا یا عبد اللَّه؟ گفت فریاد همی خواهم از خشم خدای و رسول خدای رسول گفت چیست این سخن؟ عبد اللَّه گفت سلام مرا جواب ندادی مصطفی صلي الله علیه وسلم گفت: انّ فی الصلاة لشغلا عن السلام

اندر نماز چندان مشغولی هست که بسلام خلق نپردازم. پس معلوم گشت عبد اللَّه را که سخن گفتن در نماز منسوخ شد. و بروایتی دیگر مصطفی علیه السّلام گفت: انّ صلوتنا هذه لا یصلح فیها شيء من کلام الناس، انّما هی قراءة و تسبیح و دعاء.

وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ رزق اینجا گفته‌اند که نصابهای زکاة است نصاب شتر و گاو و گوسپند و غله و خرما و انگور و مال تجارت و زر و سیم و صاع فطر و نفقه اینجا زکاة است پس آن گه صدقات خداوندان کفاف و ایثار درویشان بآن ملحق است. سدی گفت این نفقه مرد است بر عیال و زیردستان خویش که پیش از فرایض زکاة این آیت فرود آمد، و حقیقت رزق آنست که آدمی را ساختند تا بوی ارتفاق و انتفاع گیرد، چون طعام و لباس و مسکن از وجه حلال یا از وجه حرام همه رزق است، اللَّه اینهمه آفریده و به بنده رسانیده یکی را حلال روزی و بآن رستگار، یکی را حرام روزی و بآن گرفتار.

روی عن النبی صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم انّه قال انّ روح القدس نفث فی روعی انّ نفسا لن تموت حتی تستکمل رزقها، فاتقوا اللَّه و اجملوا فی الطّلب، خذوا ما حلّ و دعوا ما حرّم.

قومی گفتند رزق تمليك است و ممّا رزقناهم ای ملّکناهم و این باطل است که مرغان هوا و ددان صحرا را از اللَّه روزی میرسد و ایشان را ملك نیست. و داود علیه السّلام این دعا بسیار گفتی: یا رازق النّعاب فی عشّه و جابر العظم الکسیر المهیض ای خداوندی که بچّه مرغ را در آشیان روزی دهی گویند این بچّه غراب را میگوید و ذلك انّه یقال اذا تفقّأت عنه البیضه خرج ابیض کالشحمة فاذا راه الغراب انکره لبیاضه فترکه، فیسوق اللَّه تعالی البق علیه فتقع علیه لزهومة ریحه فیلقطها و یعیش بها الی ان یحمّم ریشه.

و یسوّد، فیعاوده الغراب و یألفه و یلقّمه الحبّ.

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ قول عبد اللَّه مسعود و روایت ضحاك از ابن عباس آنست که این آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب فرو آمد. عبد اللَّه سلام و اصحاب وی که بتورات و انجیل و زبور ایمان دادند و بپذیرفتند و بقرآن تمسّك‌کردند.

کلبی و سدی و جماعت مفسّران گفتند مؤمنان این امّت‌اند که ایشان بهرچه از آسمان فرو آمد از کتب و صحف ایمان آوردند، ربّ العالمین ایشان را در آن بستود و گفت یؤمنون بما انزل الیك میگروند ایشان بهر چه فرو آمد بر تو از قرآن. و جز از ان که نه خود تنها قرآن بوی فرو

آمد که هر چه سنت مصطفی است تا جبریل بوی فرو نه آمد نگفت و ننهاد. و به قال تعالی وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی. و در خبر است، که «نزل علی جبریل فلقننی السنة کما لقننی القرآن.»
و درست است که جهودان از مصطفی پرسیدند که بهترین جای کدامست و بدترین کدام؟ مصطفی صلي الله عليه وسلم گفت.
ما المسؤل باعلم من السائل حتی اسأل
جبریل از جبرئیل پرسید و همین گفت: حتّی اسأل ربّ العزّة ثم نزل جبریل. فقال لقد دنوت من اللَّه عزّ و جلّ دنوّا ما دنوت مثله حتی کان بینی و بین اللَّه عزّ و جل سبعون الف حجاب من نور فسألته عن خیر البقاع و شرها فقال «خیر البقاع المساجد و شر البقاع الاسواق.»
مذهب اهل سنّت و جماعة آنست که هر چه برین نسق بروایت ثقات از مصطفی درست شود که اللَّه گفت یا جبریل گوید که اللَّه گفت چنانك در خبر است: قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین،
جای دیگر گفت اعددت لعبادی الصّالحین ما لا عین رأت،
جای دیگر گفت أنا اغنی الشرکاء عن الشرك حرّمت الظّلم علی نفسی الصّوم لی و انا اجزی به انا عند ظنّ عبدی بی.
هر چه از این نمط آید حکم آن حکم کتب منزل است، نامخلوق و نامجعول، هر که آن را مخلوق گوید یا لفظ و حروف آن مخلوق گوید ضالّ است و ملحد، و حقّ را مکابر.
وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ یعنی توریة موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف شیث و ادریس و ابراهیم. و فی حدیث ابی ذر عن رسول اللَّه صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم قال نزلت علی ابراهیم عشر صحائف و علی موسی قبل التوریة عشر صحائف.
و روی انّه قال انزل علی شیث خمسین صحیفة و انزل علی اخنوخ و هو ادریس ثلثین صحیفة و انزل علی ابراهیم عشر صحائف و علی موسی قبل التوریة عشر صحائف.
وَ بِالْآخِرَةِ یعنی و بالنشأة الآخرة، و قیل بالدّار الآخرة. سمّیت آخرة لتأخرها عن الدنیا، و قیل لتأخرها عن اعین الخلق.
هُمْ یُوقِنُونَ الیقین ضرب من العلم، یحصل بعد النّظر و الاستدلال. و بعد

ارتفاع الشّك، و لذلك لا يوصف به البارئ جلّ جلاله. ربّ العالمين درين آيت و در صدر سوره لقمان نماز و زكاة و ايمان برستاخيز بی‌گمان در يك نظام كرد قراين يكديگر، از بهر آن كه آن قوم به رستاخيز يقين نبودند ميگرويدند گرويدنی گمان آميغ ميگفتند ما ندری ما الساعة؟ ان نظنّ الّا ظنّا و ما نحن بمستيقنين گفتند ما ندانيم كه اين رستاخيز چيست و حال آن چونست، ظن می‌بريم و بيقين نميدانيم. اللَّه تعالی بی گمان برين شرط كرد و با نماز و زكاة قرينه كرد.

اهل معانی و خداوندان تحقيق گفتند بناء ترتيب اين هر دو آيت بر تقسيم ايمانست از بهر آنك ايمان دو قسم است

- اول شناختن راه دين و اسباب روش در آن بشناختن و طلب وسيلت حق كردن و هو المشار اليه بقوله تعالی ادْعُ إِلی سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ و بقوله وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ.
- قسم ديگر از خود برخاستن است، و در راه دين برفتن، و رسيدن را بكوشيدن و هو المشار اليه بقوله وَ جاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهادِهِ و بقوله هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ.

قسم اول صفت آن مؤمنان است كه در آيت اوّل ذكر ايشان رفت يعنی كه بشهادت زبان و عبادت اركان راه دين بشناختند و طلب وسيلت كردند.

قسم دوم صفت ايشانست كه در آيت دوم وصف الحال ايمان ايشان كرد كه حقايق آيات تنزيل بدانستند، و ذوق آن بيافتند تا در روش آمدند و بمقصد رسيدند. همانست كه رب العالمين در وصف ايشان گفت وَ هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ و جايی ديگر گفت فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ. همانست كه ايشان را وعده كرامت و ثواب داد گفت «وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً».

ثمّ قال تعالی أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ ای صواب و حق و حجّة است.

وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ای الباقون فی النّعيم المقيم، ادركوا ما طلبوا، و نجوا من شرّ ما منه هربوا.

فلح و فلاح كنايت است از بقا و بيرون آمدن، و بكامه رسيدن، و پاينده ماندن، ميگويد ايشان كه باين صفت‌اند براست راهی‌اند، و بر روشنايی، و آن صنف اول‌اند كه از ايمان در قسم اول اند وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

صنف ثانی اند که پیروز آمدند و از هر چه میترسیدند ایمن گشتند، و بناز و نعیم جاویدان رسیدند.
این خطبه کتاب است و آفرین بر گرویدگان، و صفت ایمان ایشان، و خبر دادن از سرانجام کار ایشان در آن جهان.

النوبة الثالثة

«الم» التّخاطب بالحروف المفردة سنّة الاحباب فی سنن المحارب فهو سرّ الحبیب مع الحبیب، بحیث لا یطّلع علیه الرّقیب.

بین المحبّین سر لیس یفشیه قول و لا قلم للخلق یحکیه
زان گونه پیامها که او پنهان داد یك ذرّه بصد هزار جان نتوان داد

در صحیفه دوستی نقش خطّی است که جز عاشقان ترجمه آن نخوانند، در خلوت خانه دوستی میان دوستان رازی است که جز عارفان دندنه آن ندانند، در نگارخانه دوستی رنگی است از بی‌رنگی که جز والهان از بی چشمی نه بینند:

جمال چهره جانان اگر خواهی که بینی تو
دو چشم سرت نابینا و چشم عقل بینا کن

تا با موسی هزاران کلمه بهزاران لغت برفت با محمد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم در خلوت او ادنی بر بساط انبساط این راز برفت. که الف قلت لها قفی فقالت قاف آن هزاران کلمه با موسی علیه السلام برفت و حجاب در میان، و این راز با محمّد می‌برفت در وقت عیان. موسی سخن شنید گوینده ندید، محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم راز شنید و در راز دار مینگرید. موسی بطلب نازید که در طلب بود، محمد بدوست نازید که در حضرت بود. موسی لذّت مشاهدت نیافته بود ذوق آن ندانسته بود، از سمع و ذکر فراتر نشده بود، همه روح وی در شنیدن بود از آن با وی فراوان گفت، باز محمّد صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم از حدّ سمع بنقطه جمع رفته بود، غیرت مذکور او را با ذکر نگذاشته بود، موج نور او را از مهر بر گذاشته بود، تا ذکر در سر مذکور شد و مهر در سر نور، جان

در سر عیان شد، و عیان از بیان دور، پس دل که در قبضه نازد غرقه عیان خبر را چکند؟ جان که در کنف آساید با ذکر فراوان چه پردازد؟

کسی کورا عیان باید خبر پیشش و بال آید
چو سازد باعیان خلوت کجا دل در حبر بندد

گفته‌اند الم نواختی است بزبان اشارت که با مهتر عالم رفت، یعنی افرد سرّك لی، و لیّن جوارحك لخدمتی، و اقم معی یمحور سومك تقرب منّی، ای سیّد از پرده واسطه جبریل یك زمان در گذر تا صفت عشق نقاب تعزّز فرو گشاید و آن عجائب الذخائر و درر الغیب که ترا ساخته است با تو نماید.

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خونش بریز
خون بهای جبرئیل از گنج رحمت باز ده

ای مهمتر، یك قدم از خاك بیرون نه تا چون عیان بار دهد ساخته باشی و از اغیار پرداخته، ای مهتر، آنچه آن جوانمردان بسیصد و نه سال در خواب نوش کردند تو در یك نفس در بیداری نوش کن که خانه خالی است و دوست تراست.

شب هست و شراب هست و عاشق تنهاست
برخیز و بیا بتا که امشب شب ماست

و گفته‌اند الف اشارت که أنا، لام لی، میم منی أنا منم که خداوندم، رهی را مهر پیوندم، نور نام و نور پیغامم دلها را روح و ریحانم، جانها را انس و آرامم.
لی هر چه بود و هست و خواهد بود همه ملك و ملك من، محكوم تكلیف و مقهور تصریف من. غالب در ان امر من، نافذ در آن مشیّت من، بود آن بداشت من، حفظ آن بعون من. منّی هر چه آمد از قدرت من آمد، هر چه رفت از علم من رفت، هر چه بود از حکم من بود.
این تنبیه است بندگان را که شما عقل و دانش خویش معزول کنید تا برخورید. کار با من گذارید تا بهره برید، خدمت صافی دارید تا بار یابید، حرمت رفیق گیرید تا پیشگاه را بشائید، بر مرکب مهر نشینید تا زود بحضرت رسید، همّت یگانه دارید تا اول دیده در دوست بینید.

پیر طریقت و جمال اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری سخنی نغز گفته در کشف اسرار الف و پرده غموض از آن برگرفته.
گفت: «الف امام حروف است، در میان حروف معروف است، الف بدیگر حروف پیوند ندارد، دیگر حروف بالف پیوند دارد الف از همه حروف بی‌نیاز است، همه حروف را بالف نیاز است. الف راست است، اول یکی و آخر یکی، یك رنگ، و سخنها رنگارنگ. الف علت شناخت از راستی علت نپذیرفت، تا آنجا که او جای گرفت هیچ حرف جای نگرفت. مقام هر حرفی در لوح پیداست، در حقیقت جمع در نظاره جداست. در هر مقامی از مقامات یکی نازل، همه یکی‌اند دوگانگی باطل.»
و گفته‌اند هر حرفی چراغی است از نور اعظم افروخته، آفتابی است از مشرق حقیقت طالع گشته، و بآسمان غیرت ترقی گرفته، هر چه صفات خلق است و کدورات بشر حجاب آن نور است و تا حجاب برجاست یافتن آن را طمع داشتن خطا است.

عروس حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد
که دار الملك ایمان را مجرّد یابد از غوغا

ذٰلِكَ الْكِتابُ
گفته‌اند این کتاب اشارت است بآنك اللَّه تعالی بر خود نبشت از بهر امّت محمد (ع) که انّ رحمتی سبقت غضبی
و ذلك فی قوله عزّ و جلّ کتب ربکم علی نفسه الرحمة.
و گفته‌اند اشارت بآن است که اللَّه بر دل مؤمنان نبشت از ایمان و معرفت و ذلك قوله «كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ»
چنانستی که اللَّه گفت بنده من؟ نقش ایمان در دلت من نبشتم، عطر دوستی من سرشتم، فردوس از بهر تو من نگاشتم، دلت بنور معرفت من آراستم، شمع وصل من افروختم، مهر مهر بر آن دل من نهادم، رقم عشق در ضمیرت من زدم، کتب فی قلوبهم الایمان لوح نبشتم لکن همه وصف تو نبشتم، دلت نبشتم همه وصف خود نبشتم، وصف تو که در لوح نبشتم بجبرئیل ننمودم، وصف خود که در دلت نبشتم بدشمن کی نمایم، در لوح نبشتم جفا و وفاء تو، در دلت نبشتم ثنا و و معرفت. نبشته تو از آنچه

نبشتم بنگشت، نبشته خود از آنچه نبشتم کی بگردد؟
موسی تخته از کوه کند، چون بر وی تورية نبشتم زبرجد گشت،
دل عارف از سنگ جفوت بود، چون بر وی نام خود نبشتم دفتر عزّت گشت.
هُدىً لِلْمُتَّقِينَ
جای دیگر گفت: هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ،
گفت این قرآن متقیان را هدی است،
مؤمنانرا شفاست، آشنایی را سبب است،
روشنایی را مدد است،
کلید گوشها، آینه چشمها، چراغ دلها، شفاء دردها،
نور دیده آشنایان، بهار جان دوستان،
موعظت خائفان، رحمت مؤمنان.
قرآنی که سناء آلهیّت مطلع قدم اوست،
نامه که به تیسیر ربوبیّت تنزّل اوست،
کتابی که عزّة احدیّت بحکم غیرت حافظ و حارس (نگهبان) اوست،
در سرای حکم موجود و در پرده حفظ حق محفوظ،
یقول اللَّه عزّ و جلّ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.
چون دانی که قرآن متّقیان را هدی است پس نسب تقوی درست کن تا ترا در پرده عصمت خویش گیرد میگوید جلّ جلاله إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ.
فردا برستاخیز همه نسبها بریده شود مگر نسب تقوی.
هر که امروز بپناه تقوی شود فردا بجوار مولی رسد.
خبر چنین است که «یحشر النّاس یوم القيمة ثمّ یقول اللَّه عزّ و جلّ لهم طالما كنتم تكلّمون و انا ساكت فاسكتوا اليوم حتّى اتكلّم،
انّی رفعت نسبا و ابيتم الّا انسابكم، قلت انّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ و ابيتم انتم، فقلتم فلان بن فلان فرفعتم انسابكم و وضعتم نسبى فاليوم ارفع نسبى و وضعت انسابكم، سيعلم اهل الجمع من اصحاب الكرم و اين المتّقون.».
عمر خطاب کعب الاحبار را گفت که از تقوی با من سخنی گوی.
گفت یا عمر بخارستان هیچ بار گذر کردی؟

گفت کردم.
گفتا چه کردی و چون رفتی در آن خارستان؟
گفتا متشمّر فراهم آمدم و جامه با خود گرفتم و خویشتن را از خار بپرهیزیدم .
گفت یا عمر آنست تقوی و فی معناه انشدوا:

خلّ الذّنوب صغیرها و کبیرها فهی التقی
کن مثل ماش فوق ارض الشوك یحذر ما یری

لا تحقرنّ صغیرة انّ الجبال من الحصی آن گه صفت متّقیان و حلیت ایشان در گرفت گفت:
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ خدای را نادیده دوست دارند و بیگانگی وی اقرار دهند و بیکتایی وی در ذات و صفات بگروند و پیغامبر وی را نادیده استوار گیرند و رسالت وی قبول کنند و براه سنّت وی راست روند و پس از پانصد سال سیاهی بر سپیدی بینند بجان و دل قبول کنند.
و پیغام که گزارد و خبر که داد از عالم ملکوت و سدره منتهی و جنّات مأوی و عرش مولی و عاقبت این دنیا، بدرستی آن گواهی دهند. و بهمه بگروند.
ایشانند که مصطفی (ع) ایشان را برادران خواند و گفت: واشوقاه الی لقاء اخوانی!
وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ نماز کنند که گویی در اللَّه می‌نگرند و با وی راز میکنند، تصدیقا لقوله علیه السّلام:
اعبد اللَّه کانّك تراه فان لم تکن تراه فانّه یراك
و قال صلّی اللَّه علیه و آله و سلّم «انّ العبد و اقام فی الصّلاة فانّما هی بین عینی الرّحمن جلّ و عزّ، فاذا التفت یقول اللَّه عزّ و جل: ابن آدم الی من تلتفت الی خیر لك منّی تلتفت ابن آدم، اقبل علیّ فانا خیر لك ممّن تلتفت الیه.»
کوش تا آن ساعة که بنماز در آیی اندیشه با نماز داری و دل با راز پردازی و بادب باشی و دل از نعمت برگردانی و قدر راز ولی نعمت بدانی، که دون همت و مختصر کسی باشد که راز ولی نعمت یافت و دل بنعمت مشغول داشت.

وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ در صفت متقيان بيفروزد گفت نواختى كه برايشان نهاديم و نعمتى كه ايشان را داديم بشكر آن نعمت قيام كنند، بفرمان شرع درويشان را نوازند و با ايشان مواساة كنند،
و نايبان حق دانند در فراگرفتن صدقات، و اين خود راه عموم مسلمانانست كه فريضه گزارند يا اندكى به تبرّع بيفزايند.
امّا راه اهل حقيقت درين باب ديگرست كه ايشان هر چه دارند بذل كنند و نيز خود را مقصّر دانند.
يكى پيش شبلى آمد گفت در دويست درم چند زكاة واجب شود؟
گفت از آن خود ميرسى يا از آن من؟
گفت تا اين غايت ندانستم كه زكاة من ديگرست و زكاة شما ديگر؟
اين را بيان كن.
گفت اگر تو دهى پنج درم واجب شود و اگر من دهم جمله دويست درم و پنج درم شكرانه بر سر عامه امت كه فريضه زكاة گزارند.
حاصل كار ايشان آنست كه گويند بار خدايا بآنچه داديم از ما راضى و خشنود هستى و اهل خصوص كه جمله مال بذل كنند ثمره عمل ايشان آنست كه اللَّه گويد بنده من بآنچه كردى از من راضى و خشنود هستى و شتّان ما بينهما وصف الحال صديق اكبر گواهى ميدهند كه چنين است پس از آنكه جمله مال خويش بذل كرد روزى بيامد بحضرت نبوّت گليمى سپيد در پوشيده و خلالى از خرما پيش گليم بيرون زده، قال فنزل جبريل و قال يا محمد انّ اللَّه يقرئك السّلام و يقول ما لابى بكر فى عبائه قد خلّها بخلال؟
فقال يا جبريل انفق عليه ماله قبل الفتح.
قال فانّ اللَّه عزّ و جلّ يقول اقرئه السّلام و قل له انّ اللَّه عزّ و جلّ يقول أراض انت عنّى فى فقرك هذا ام ساخط؟
فقال أسخط على ربّى؟ انا عن ربى راض.
و گفته‌اند قوام بنده و استقامت احوال وى بسه چيز است

- يكى دل،
- ديگر تن
- و ديگر مال.

- تا ایمان بغیب ندهد دل وی در راه دین مستقیم نشود و روشنایی آشنایی در وی پدید نیاید،
- و تا فرایض نماز نگزارد سلامت و استقامت تن وی بر دوام راست نشود،
- و تا زکاة از مال جدا نکند آن مال با وی قرار نگیرد.

وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ.

این آیت هم صفت متقیان است و اثبات ایمان ایشان بقرآن و غیر آن هر چه فرو آمد از آسمان از پیغام و نشان بزبان پیغامبران، رب العالمین ایشان را در آن بستود و به پسندید و ایمان ایشان قبول کرد،
و هر شرفی و کرامتی که امّتان گذشته را بود اینان را داد و بر آن بیفزود
و هر گران باری و سختی که بریشان بود ازینان فرو نهاد.
ایشان را روزگار عمل درازتر بود، و این امت را ثواب طاعت بیشتر،
ایشان را نوبت وقتی بود و عقوبت ساعتی،
و گناهان این امت را مجال نوبت تا وقت نزع و عقوبت در مشیت.
و انگه ربّ العالمین منت نهاد بر مصطفی (ع) و گفت «و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا»
ای مهتر تو آنجا نبودی حاضر بر آن گوشه طور که ما با موسی سخن تو گفتیم و سخن امّت تو؟
موسی گفت بار خدایا من در تورية ذکر امّتی میخوانم سخت آراسته و پیراسته و پسندیده، سیرتها نیکو دارند و سریرتها آبادان، که اندایشان؟
فقال اللَّه تعالى فتلك امّة محمد.
موسی مشتاق این امت شد، گفت: "بار خدایا روی آن دارد که ایشان را با من نمایی؟"
گفت نه که ایشان را وقت بیرون آمدن نیست.
اگر خواهی آواز ایشان بگوش تو رسانم. پس اللَّه بخودی خود ندا در عالم داد که «یا امّة احمد»
هر چه تا قیام الساعة امّت وی خواهند بود همه گفتند لبّیك ربّنا و سعدیك چون ایشان را برخوانده بود بی تحفه بازنگردانید، گفت: اعطیتکم قبل ان

تسألونی و غفرت لكم قبل ان تستغفرونی.
عجب نيست كه موسی كليم ص پس از آنك در وجود آمده بود و شرف نبوّت و رسالت يافته و مناجات حق را بپايان كوه طور شده الله او را بندا برخواند. عجبتر اينست كه قومی بيچارگان و مشتی آلودگان نا‌آفريده هنوز در كتم عدم بعلم الله موجود، ايشان را بندا ميخواند و ببندگی می‌نوازد.

وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

و برستاخيز و احوال غيبی چنان بی گمان باشند كه حارثه آن گه كه مصطفی پرسيد از وی كه: كيف اصبحت يا حارثه؟
قال اصبحت مؤمنا بالله حقّا و كانّی باهل الجنّة يتزاورون و كانّی باهل النار يتعاوون كأنّی انظر الی عرش ربّی بارزا مصطفی ص او را گفت عرفت فالزم. هذا عامر بن عبد القيس يقول لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا.
أُولئِكَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ. اينت پيروزی بزرگوار و مدح بسزا، اينت دولت بی‌نهايت و كرامت بی‌غايت، در فراست بريشان گشاده و نظر عنايت بدل ايشان روان داشته، و چراغ هدی در دل ايشان افروخته تا آنچه ديگران را غيب است ايشان را آشكارا، و آنچه ديگران را خبر است ايشان را عيان،
انس مالك در پيش عثمان عفان شد قال و كنت رأيت فی الطّريق امرأة فامّلت محاسنها فقال عثمان يدخل علیّ احدكم و آثار الزّناء ظاهرة علی عينيه فقلت اوحی بعد رسول الله فقال لا و لكن تبصرة و برهان و فراسة صادقة. و قد قال صلّی الله عليه و آله و سلّم اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله
پيری را پرسيدند كه اين فراسة چيست؟
جواب داد كه ارواح تتقلّب بالملكوت فتشرف علی معانی الغيوب، فتنطق عن اسرار الحق نطق مشاهدة لا نطق ظن و حسبان. و في معناه انشدوا.

فديت رجالا فی الغيوب نزول   و اسرارهم فيما هناك تجول
يرومون بالاسرار فی الغيب مشهدا   من الحقّ ما للنّاس منه سبيل

فیلقون روح القدس فی سرّ سرّهم و یبقون فی معنی لدیه نزول
رجال لهم فی الغیب قرب و محضر و انفسهم تحت الوجود قتیل

سری سقطی استاد جنید بود رحمهما اللّه، روزی فرا جنید گفت که مردمان را سخن گوی و ایشان را پند ده که ترا وقت است که سخن گویی.
جنید گفت خود را باین مثابت نمیدانستم و استحقاق آن در خود نمیدیدم آخر شبی مصطفی را بخواب دیدم و کان لیلة جمعة فقال لی: ''تکلّم علی النّاسئ'' مصطفی وی را گفت که سخن گوی مردمان را.
جنید گفت من همان شب برخاستم پیش از صبح و بدر سرای سری رفتم فدققت علیه الباب. فقال السری لم تصدّقنا حتّی قیل لك.
روز دیگر بجامع بنشست و خبر در شهر افتاد که جنید سخن میگوید. غلامی نصرانی بیامد متنکّروا گفت یا شیخ ما معنی قول رسول اللّه اتّقوا فراسة المؤمن فانّه ینظر بنور اللّه؟
فاطرق الجنید ثم رفع الیه رأسه فقال أسلم فقد حان وقت اسلامك. فاسلم الغلام. نگر تا اعتراض نیاری بر احوال ایشان و منکر نشوی فراسة ایشان را که این گوهر آدمی بر مثال آئینه ایست زنگ گرفته تا آن زنگ بر روی دارد هیچ صورت در وی پدید نیاید چون صیقل دادی همه صورتها در آن پیدا شود، این دل بنده مؤمن تا کدورات معصیت بر آنست هیچ چیز در آن پیدا نشود از اسرار ملکوت، چون زنگ معاصی از آن باز شود اسرار ملکوت و احوال غیبی در آن نمودن گیرد، این خود مکاشفه دلست، و چنانك دل را مکاشفه است جان را معاینه است.
مکاشفه برخاستن عوایق است میان دل و میان حق،
و معاینه‌هام دیداریست تا با دلست هنوز با خبرست چون بجان رسید بعیان رسید.
عالم طریقت و پیشوای اهل حقیقت شیخ الاسلام انصاری قدّس اللّه روحه بر زبان کشف این رمز برون داده و مهر غیرت از آن برگرفته، گفت «روز اول در عهد ازل قصّه رفت میان جان و دل، نه آدم و حوا بود نه آب و گل، حق بود حاضر و حقیقت حاصل، و کنّا لحکمهم شاهدین. قصه

که کس نشنید بآن شگفتی، دل سایل بود و جان مفتی، دل را واسطه در میان بود و جان را خبر عیان بود هزار مسئله پرسید دل از جان همه متلاشی، در یك حرف جان همه را جواب داد. در یك طرف نه دل از سؤال سیر آمد نه جان از جواب نه سؤال از عمل بود نه جواب از ثواب، هر چه دل از خبر پرسید جان از عیان جواب داد تا دل باعیان بازگشت و خبر فرا آب داد. گر طاقت نیوشیدن داری مینیوش و گرنه به انکار مشتاب و خاموش،

دل از جان پرسید که وفا چیست؟ و فنا چیست؟ و بقا چیست؟

جان جواب داد که وفا عهد دوستی را میان در بستن است و فنا از خودی خود برستن است و بقا بحقیقت حق پیوستن است.

دل از جان پرسید که بیگانه کیست؟ و مزدور کیست؟ و آشنا کیست؟

جان جواب داد که بیگانه رانده است، و مزدور بر راه مانده، و آشنا خوانده.

دل از جان پرسید که عیان چیست؟ و مهر چیست؟ و ناز چیست؟

جان جواب داد که عیان رستاخیز است و مهر آتش خون آمیز است، ناز نیاز را دست آویز است.

دل گفت بیفزای،

جان جواب داد که عیان با بیان بدساز است، و مهر با غیرت انباز است، و آنجا که ناز است قصّه درازست.

دل گفت بیفزای،

جان جواب داد که عیان شرح نپذیرد، و مهر خفته را براز گیرد، و نازنده بدوست هرگز نمیرد.

دل از جان پرسید که کس بخود باین روز رسید؟

جان جواب داد که من این از حق پرسیدم حق گفت یافت من بعنایت است، و پنداشتن که بخود بمن توان رسید جنایت است.

دل گفت دستوری هست یك نظر، که بماندم از ترجمان و خبر؟

جان جواب داد که ایدر خفته را آب رود و انگشت در گوش آواز کوثر شنود؟

این قصّه میان جان و دل منقطع شد، حق سخن در گرفت و جان و دل

مستمع شد قصه میرفت تا سخن عالی شد و مکان از نیوشنده خالی شد، اکنون نه دل از ناز می‌بیاساید نه جان از لطف.
دل در قبضه کرم است و جان در کنف حرم،
نه از دل نشان پیدا نه از جان اثر،
در هست نیست کر مست و در عیان خبر،
سرتاسر قصّه توحید همین است، کنت له سمعا یسمع له. گواهی بداد که چنین است».

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

Complete Tafsir Kashafalasrar is available at this website:

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf (pdf)

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

Also look at: archive.org

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاري

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2 Albaqarah kashaful asrar wa uddatulabrar by

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri)

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf (pdf)

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

2- سورة البقره

تفسير كشف الاسرار و عدة الابرار معروف بتفسير خواجه عبدالله انصاريد

تاليف رشيدالدين الميبدوي (520 هجري)

2 Surah Albaqarah Tafsir Kashafulasraar wa Uddatulabraar

by

Rasheedudin Al-Meybodi (520 Hijri),

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

Prepared and presented for research scholars and students by Muhammad Umar Chand